

دانشگاه و همبستگی ملی؛ تحول مفهوم فردی شهروندی به رویکرد اجتماعی

مجتبی عطارزاده

چکیده

تحقق مفهوم شهروندی در التزام به رعایت حقوق یکدیگر در تعامل اجتماعی، زمینه ایجاد همبستگی ملی را فراهم می‌سازد. بی‌تردید سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر در حوزه «عقلانیت فرهنگی» به معنای توانایی‌های کلامی و زبانی در تسهیل ارتباط مفاهیم، می‌تواند در نیل به این مهم مؤثر واقع شود. به‌طور کلی نهاد آموزش (آموزش و پرورش و آموزش عالی) هر جامعه‌ای نه از طریق صرف آموزه‌های نظری، بلکه از رهگذر «جامعه‌پذیری عمومی، ادغام و سازگاری اجتماعی»، آحاد جامعه را با گذر از مفهوم تنگ منفعت‌گرایی فردی و گشودن افق‌های مصالح عمومی، با مفهوم بلند شهروندی اجتماعی آشنا می‌سازد. این نوشتار با مفروض دانستن نقش دانشگاه در ایجاد احساس همبستگی عمومی، بر آن است تا با استفاده از شیوه مطالعه کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، چگونگی تحقق و برآمدن مفهوم شهروندی اجتماعی از رهگذر کارکرد این نهاد آموزش عالی را مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد دانشگاه در تمهید زمینه‌های ساختاری و ذهنی لازم برای رشد «عقلانیت فرهنگی» از رهگذر تقویت دغدغه «منش اخلاقی» به موازات پیگیری دغدغه «دانایی-مهارت» و در نتیجه ایجاد حس همبستگی ملی، در تبدیل فرهنگ شهروندی به رویکردی اجتماعی، نقش برجسته‌ای ایفا می‌نماید.

واژگان کلیدی

شهروندی، دانشگاه، همگرایی ملی، تبادل فرهنگی، جامعه‌پذیری.



مقدمه

به‌طور کلی، شهروندی، مفهومی به‌هم پیوسته از حقوق و وظایف مدنی، سیاسی و اجتماعی است که به‌مثابه نوعی پایگاه، شأن و عضویت اجتماعی به‌تمامی افراد جامعه اعطا شده است و فارغ از تعلقات طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی و اقتصادی همگان را یکسان و برابر فرض کرده (منوچهری و نجاتی حسینی، ۱۳۸۵: ۳) و به نظر مارشال، آن‌ها را واجد حق برخورداری از سه دسته حقوق می‌گرداند: «حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی» مانند حق برخورداری از آزادی بیان، مالکیت، مذهب، عقیده، حقوق سیاسی و... شهروندی سیاسی و حقوق سیاسی «مانند حق برخورداری از رأی، عضویت و مشارکت سیاسی و...» حقوق اجتماعی رفاهی و شهروندی اجتماعی و رفاه «مانند حق برخورداری از رفاه و خدمات اجتماعی، اشتغال، آموزش امنیت، تأمین اجتماعی و مانند آن» (عاملی و محمدخانی، ۱۳۸۰: ۱۷۴). طبیعی است شهروندان آنگاه که به‌عنوان اعضای یک جامعه در حوزه‌های مختلف از حق مشارکت برخوردار گردند، مسئولیت‌هایی در راستای اداره بهتر جامعه و ایجاد نظم متوجه آن‌ها خواهد گردید. شناخت این حقوق و تکالیف، نقش مؤثری در ارتقای شهروندی و ایجاد جامعه‌ای منسجم بر اساس نظم و عدالت دارد.

با توجه به اهمیت و تأثیر شگرف فرهنگ شهروندی در ایجاد همبستگی و انسجام ملی مؤثر در توسعه اجتماعی جوامع بشری، برجستگی خاص نقش آموزش به‌مثابه عامل بسیار مهمی در شکل‌گیری خوی و منش اجتماعی، جهت‌گیری سیاسی و تواناسازی افراد در درونی سازی ارزش‌هایی چون مشارکت که محور شهروندی را تشکیل می‌دهد، بیش‌ازپیش عیان می‌گردد.

بر این اساس، ضمن ضرورت بازاندیشی در اهداف آموزش عالی و بسنده نکردن به کارکرد فنی و علمی دانشگاه و اهتمام به این مهم در ایفای رسالت فرهنگی که تنها از پی حضور مستمر و در عین حال توأم با آرامش در عرصه آموزش می‌توان به تحقق عینی شهروندی مطرح از بُعد جامعه‌شناسی نظری در اندیشه‌های «ویر- تونیس- دورکیم» قائل به نوعی «هویت، عضویت و تعهد عقلانی- عرفی و مدنی جدید برای اعضای جامعه در قالب پدیده شهروندی، جامعه عمل پوشاند تا از رهگذر مشارکت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دموکراتیک و احساس تعلق اجتماعی بیشتر به جامعه، در نهایت تقویت انسجام اجتماعی و نظم اجتماعی را نظاره‌گر بود» (توسلی و نجاتی حسینی، ۱۳۸۳: ۳۶).

مرور سیاست‌های آموزشی در ایران پس از انقلاب اسلامی، از تغافل در توجه به این حوزه و بروز آثاری منفی همچون انفعال سیاسی، اختلال در روند مشارکت اجتماعی، عدم تحقق امر نظارت سازنده بر عملکرد نهاد قدرت و غیره، حکایت دارد. از آنجا که نقص و کاستی سیاست‌های آموزشی در تربیت شهروندی دانشجویان دانشگاه‌های کشور، با تعویق تحقق فرهنگ شهروندی اجتماعی در ایران موجب خلل در شکل‌گیری انسجام و همبستگی ملی در آسیب‌پذیری روند توسعه گردیده، بازخوانی کارکرد دانشگاه در تحول مفهوم فردی شهروندی به نوع اجتماعی آن ضرورت می‌یابد.

پیشینه پژوهش

– فکوهی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «تقویت اخلاق شهروندی: راهی برای گذار به مردم‌سالاری مشارکتی» آورده است با رشد جوامع انسانی، گسترش شهرنشینی و بالارفتن فرهنگ عمومی و پیچیده‌تر شدن روزافزون سازوکارها و روابط انسانی در جهان کنونی، بیش از هر چیز در ادبیات سیاسی بحث گذار از مردم‌سالاری (دموکراسی) نمایندگی به مردم‌سالاری مشارکتی مطرح است. نگارنده ضمن تأکید بر نقشی اساسی شهر و شهروندی در این چشم‌انداز، می‌کوشد سازوکارهایی که می‌توان برای این گذار از دولت و سیاست مبتنی بر مردم‌سالاری نمایندگی (تفویض اختیار به سیاستمداران حرفه‌ای) به مردم‌سالاری مشارکتی (مستقیم) در نظر گرفت را بررسی نماید.

– خسروی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «نقش دانشگاه در همبستگی ملی از منظر امام خمینی (ره)» در جهت تبیین رابطه میان نهاد دانشگاه با وحدت و همبستگی ملی، نشان می‌دهد نگاه امام خمینی (ره) به نقش دانشگاه در وحدت و همبستگی ملی، نگاهی هستی‌شناسانه با دو کارکرد ایجابی و سلبی است که چگونگی آن بستگی به میزان هم‌خوانی هویت دانشگاه با هویت ملی دارد. اینکه از منظر امام خمینی (ره) چه نوع دانشگاهی، با چه ویژگی‌ها و کارکردهایی می‌تواند موجب تقویت همبستگی ملی شود، مساله اصلی این نوشتار است.

– اشرف نظری و باقری (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «آموزش عالی و همبستگی ملی در ایران (۱۳۸۴ – ۱۳۶۸)» معتقدند ساختار آموزش عالی به‌طور عام و دانشگاه به‌طور خاص، می‌تواند در طول زمان نقشی محوری در آموزش علوم و فرهنگ و جامعه‌پذیری افراد جامعه ایفا کرده و در فرایند «ملت‌سازی» و هویت‌بخشی تأثیر زیادی برجای بگذارد. نتیجه حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد نیروهای اجتماعی جدید برخاسته از فرایند

آموزشی دانشگاه‌ها به دلیل برخورداری از سطح بالای سواد و آموزش، رشد طبقه متوسط جدید، تقویت فرهنگ جامعه‌وی و ارتقاء سطح مشارکت اجتماعی و سیاسی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی، دارای احساس هویت مشترک بوده و به واسطه امکان خودآگاهی هویتی، ظرفیت‌های جدیدی برای ارتقاء فرایند همبستگی ملی ایجاد می‌کنند.

– کامیاب (۱۳۹۵) در پایان‌نامه خود با عنوان «همبستگی ملی و شهروندی بررسی وضعیت موجود و مطلوب در جمهوری اسلامی ایران»، همبستگی ملی را از مهم‌ترین دغدغه‌های هر نظام سیاسی به‌منظور مقابله با تهدیدات متنوعی که بقای نظام و کشور را تهدید می‌کند، معرفی می‌کند. این پژوهش، راه برون‌رفت از چالش همبستگی را برابری حقوقی می‌داند. به نظر نگارنده، شهروندی دین‌پایه از آنجا که محتوا و اصول خود را از دین می‌گیرد که مورد توافق همه جریان‌های مذهبی در ایران است، می‌تواند پاسخ‌گوی تمام مطالبات زبانی و مذهبی باشد و با ایجاد برابری که متکی بر اصل ایمان است، به بهترین روش همبستگی ملی را در ایران پایدار سازد.

– آرتور (۱۳۹۷) در کتاب «شهروندی و آموزش عالی»، ایده اصلی‌اش آن است که تأکید بر مفهوم شهروندی می‌تواند مسیر جایگزینی در برابر بحران‌های هویت دانشگاه امروزی باشد. هرچند در سطح کلی، مسئولیت اصلی دانشگاه تعلیم دانشجویان، بسط دانش آنان، آموزش پیگیری حقیقت و توسعه حیات فکری و شغلی‌شان است، اما دانشگاه می‌تواند و باید نقش فعالی در کمک به دانشجویان برای گرفتن تصمیمات کلیدی درباره زندگی شخصی، آزادی، مسئولیت و قواعد اخلاقی‌شان داشته باشد. از این منظر، مهارت‌های زندگی اهمیت بیشتری نسبت به مهارت‌های تخصصی صرف دارند؛ لذا دانشگاه باید دغدغه و اولویتی فراتر از تولید فارغ‌التحصیلان ماهر فنی داشته باشد تا بتواند به تعریف، ساختن و پیشبرد فرهنگ شهروندی مدد رساند.

با مرور آثار فوق مشخص می‌گردد هنجارهای شهروندی یا حقوق شهروندی در پژوهش‌های ذکرشده، به‌عنوان متغیری با ابعاد حقوق مدنی، اجتماعی و یا اقتصادی در نظر گرفته شده است و نیز چگونگی شکل‌گیری و آگاهی یافتن از حقوق شهروندی در بین دانشجویان و میزان اهمیت آن در بین این گروه، مورد بحث قرار گرفته است. با این وجود در هیچ‌یک از پژوهش‌های مذکور تأثیر دانشگاه به‌عنوان متغیر مستقل با در نظر گرفتن نقش موضوع شهروندی چنان متغیری میانجی (واسطه) بر تحقق همبستگی ملی به‌مثابه متغیری وابسته، موردعنایت قرار نگرفته است که این قلم در ادامه فعالیت‌های پیشین، درصدد انجام این مهم می‌باشد.

مبانی نظری پژوهش

شهروندی

شأن شهروندی و حقوق و تکالیف مربوط بدان از مفاهیم اساسی زندگی دموکراتیک به شمار می‌رود. این شأن به مفهوم برخورداری از حقوق عمده‌ای چون آزادی بیان، برابری در نزد قانون، حق اجتماع و غیره بدون توجه به وضع طبقاتی، جنسی، نژادی و...، مفهوم رایج شهروندی در قرن نوزدهم بود، اما در قرن بیستم ظهور مفهوم حقوق اجتماعی، مضمون شهروندی را گسترش بیشتری داد؛ به گونه‌ای که با جدی شدن «روند جهانی شدن» در دو دهه اخیر، مسئله شهروندی و جهانی شدن مهم‌ترین مسئله اجتماعی معاصر بوده است. در این روند، شهروند و شهروندی، پویاترین مفهوم اجتماعی دنیای مدرن تلقی شده است. به عبارت دیگر باید گفت که اساس جامعه مدنی بر محور نهادهای اجتماعی نظام شهروندی شکل گرفته است، از این رو شالوده‌های اصلی جامعه مدنی، به مثابه نظام سیاسی و اجتماعی را نهادهای شهروندی مثل نهاد قانون‌گذاری، نهاد نظام سیاسی حاکمیت مردم بر مردم در قالب نظام‌های دموکراسی می‌سازد (پیران، ۱۳۸۵: ۷۴).

دانشگاه

نهادهای آموزش عالی یکی از کلیدی‌ترین نهادهای جامعه‌پذیری در جهان جدید است. باون^۱ برای تشریح این جایگاه، آثار دانشگاه بر دانشجویان در قالب اهداف منتسب به این نهاد را در پنج گروه، مورد طبقه‌بندی قرار داده است. این گروه‌ها عبارت‌اند از: ۱. یادگیری شناختی؛ ۲. رشد عاطفی و اخلاقی؛ ۳. توانمندی‌های کاربردی (مهارت)؛ ۴. کسب رضایت و استفاده مستقیم از تعلیمات دانشگاهی؛ و ۵. پرهیز از پیامدهای منفی (Bowen, 2017: 55-58).

لمنینگ^۲ و همکارانش (لمنینگ و همکاران، ۱۹۷۴) نیز هفت کارکرد دانشگاه در حوزه دانشجویی در نظر گرفته‌اند که عبارت‌اند از: ۱. رشد عقلانی؛ ۲. رشد و تعدیل شخصیت؛ ۳. رشد انگیزش و آرمان جویی؛ ۴. رشد اجتماعی؛ ۵. رشد فرهنگی و زیبایی‌شناسی؛ ۶. رشد نیروی اخلاقی، فلسفی و دینی؛ و ۷. انواع دیگر موفقیت‌های دانشگاهی، از جمله توانمندی حصول به مراتب بالاتر علمی، ارتقای قدرت دانش‌اندوزی و مهارت‌های پایه. بی‌تردید بازتاب افزایش توانمندی‌های شناختی، رشد عاطفی و انگیزشی و تغییرات رفتاری دانش‌آموختگان ناشی از عملکرد دانشگاه را می‌توان در افزایش توانمندی آنان

1. Bowen

2. Lemning

در تجزیه و تحلیل امور پیرامونی؛ تغییر ارزش‌های آنان و کسب یا تقویت گرایش‌های آزادی‌خواهانه و نیز گرایش‌های عدالت‌خواهانه (Hyman & Wright, 1979: 67)؛ تغییر در رفتار ایشان از حیث توجه بیشتر به رسانه‌ها و الگوهای مشارکت سیاسی، از جمله رأی دادن (Ezmerli, 2010: 109) مشاهده نمود.

در صورت برنامه‌ریزی آگاهانه، آموزش عالی با سوق دادن تمایلات و انگیزش‌های افراد یا حداقل جمعی از اعضای جامعه (به‌ویژه طبقه متوسط جدید) از رهگذر تمهید زمینه‌های تحریک اجتماعی می‌تواند با افزایش گرایش به مشارکت اجتماعی و سیاسی و در نتیجه تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های مؤثر، زمینه نوعی کنش سیاسی معطوف به همبستگی ملی را فراهم آورد.

همبستگی ملی

با توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی، عقاید، آراء، ارزش‌ها و هنجارها در گستره میدان تعامل جمعی که بازتاب آن را می‌توان در تنظیم رفتار، مصالحه یا مشارکت مبتنی بر توافق متقابل، تعامل برای رفع نیازهای مشترک و اشتراك در اراده، زبان و نماد و همکاری با دیگران برای وصول به هم‌فکری و همگامی مشاهده نمود، همبستگی ملی تحقق می‌یابد. در این تعریف از همبستگی ملی می‌توان پنج مؤلفه محوری را به ترتیب وفاق میثاقی^۱ (بر پایه حقوق اساسی)، وفاق ارزشی^۲ (توافق بر سر آرمان‌ها و هنجارهای مشترک)، وفاق شناختی^۳ (توافق بر سر شیوه‌های مشترک تفکر، احساس و عمل)، وفاق منزلتی^۴ (منزلت کسب شده در اجتماع) و وفاق نقشی (رفتار مورد انتظار از فرد دارای یک منزلت معین یا مقام اجتماعی) مورد شناسائی قرار داد (چلبی، ۱۳۷۲: ۱۷؛ چلبی، ۱۳۷۵: ۲۵-۱۹).

نهادینه شدن همبستگی ملی تا حد زیادی در گرو وجود زمینه و فرصت برابر برای افراد در عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی و امکان اظهار نظر درباره امور حکومتی و یا حداقل احساس شراکت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های مؤثر در سرنوشت خود می‌باشد. بر این اساس تحقق مشارکت سیاسی به‌مثابه برجسته‌ترین نمونه مشارکت، ورود به عرصه انتخاب شدن یا انتخاب کردن با هدف دخالت در عرصه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌های خرد و کلان سیاسی مرتبط با سرنوشت جامعه، در گرو احساس مسئولیت همگانی ناشی از تحقق مفهوم شهروندی می‌باشد (زنجانی‌زاده، ۱۳۸۱: ۵۹).

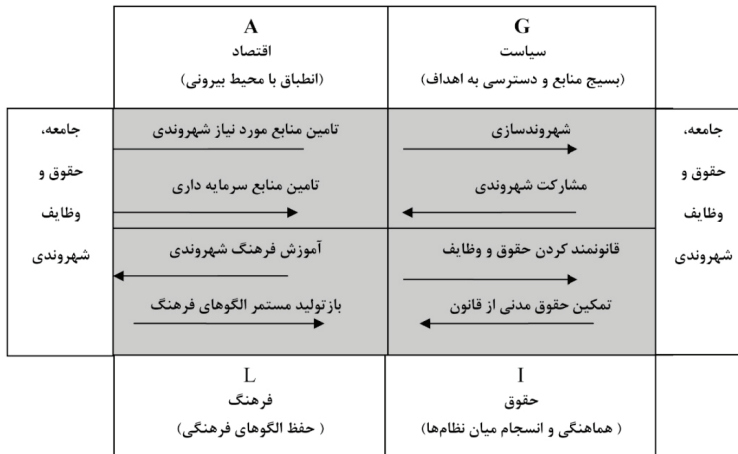
1. Contractual Consensus
2. Value Consensus
3. Cognitive Consensus
4. Status Consensus

مفهوم شهروندی در چشم‌انداز تئوریک

کار تی.اچ. مارشال که طی آن شهروندی در روند شکل‌گیری دولت رفاه و طبقات اجتماعی در جامعه مدرن اهمیت و برجستگی پیدا نمود را نقطه عزیمت شکل‌گیری مفهوم جدید شهروندی در نظریه اجتماعی می‌داند. به نظر وی در وهله نخست؛ شهروندی موقعیتی است که در اختیار همه اعضای یک اجتماع قرار داده می‌شود و دوم؛ همه افراد برخوردار از این موقعیت، در برابر حقوق و وظایف ناشی از آن، برابر هستند (Barbalet, 1998: 5). جایگاه، حقوق، وظایف و تکالیف این افراد با این پایگاه متناسب است و به موجب قانون حقوق و وظایف شهروندی، تثبیت و حمایت می‌شود (نجاتی حسینی، ۱۳۸۰: ۳۰). از نظر مارشال، حقوق سه‌گانه شهروندی که طی ۲۵۰ سال گذشته در غرب مراحل تحولی - تاریخی متفاوتی را پشت سر گذاشته است، سه حوزه اصلی را شامل می‌شود: حقوق مدنی^۱ که آزادی‌های فردی، آزادی بیان، حق مالکیت، حق دادرسی و عدالت موسوم به حقوق فردی در قانون را در برمی‌گیرد. حق رأی، حق شرکت در انتخابات، حق مشارکت سیاسی در زمره حقوق سیاسی^۲ قرار می‌گیرد و حقوق اجتماعی^۳ در بر دارنده حق بهره‌مندی از امنیت، رفاه اجتماعی و خدمات مدنی می‌باشد (گیدنز، ۱۳۸۱: ۳۴۱). یکی از وجوه اصلی اثر مارشال، نظریه «وابستگی متقابل»^۴ انواع حقوق است که بر اساس آن، داشتن حقوق کامل مدنی و سیاسی بدون وجود استاندارد مشخصی از حقوق اجتماعی امکان‌پذیر نیست.

تمایز نظر تالکوت پارسونز در ارائه یکی از تئوری‌های جدید در مورد شهروندی، از توجه ویژه او به شهروندی به‌مثابه معیار اصلی همبستگی ملی در جوامع مردم‌سالاری چون جامعه آمریکا ناشی می‌شود. به‌رغم توجه ماکس وبر - جامعه‌شناس موردعلاقه پارسونز - به شرایط لازم برای رهبری در ایجاد حفظ نظام حکومتی دموکراتیک، پارسونز در تبدیل ویژگی پلورالیستی جامعه مبتنی بر تفاوت‌های مذهبی، قومیتی، نژادی و ... آمریکا به یک هدف و هویت مشترک ملی، شهروندی را عامل اصلی این وحدت و همبستگی در نظر گرفته بود. اهمیت ویژه پارسونز برای شهروندی در الگوی نظری شهروندی خود که بر اساس نظام جامعه‌ای خود ارائه شده بود، از این واقعیت ناشی می‌شد که بنا به باور او شهروندی در جوامع دموکراتیک، معیار اصلی همبستگی

اجتماعی را تشکیل می‌دهد (کیویستو، ۱۳۷۸: ۱۰۰). چگونگی ارتباط و پیوند دوسویه میان نظام جامعه‌ای^۱ و حقوق و وظایف شهروندی در شکل زیر آمده است:



مأخذ: نظام جامعه‌ای و شهروندی از نگاه پارسونز (نجاتی حسینی، ۱۳۸۰: ۳۳).

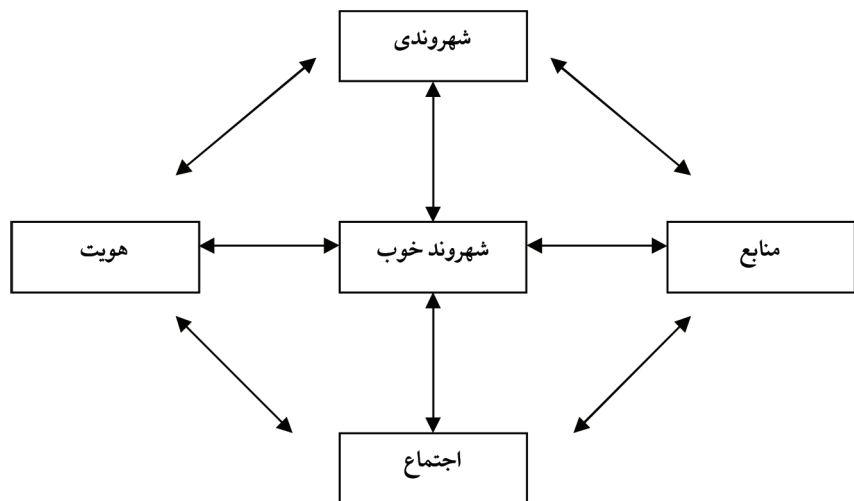
همان‌گونه که در نمودار فوق مشهود است، رابطه میان شهروندان و نظام‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی جامعه نه یک جانبه بلکه به شکل دوسویه با حقوق و وظایف متقابل طرفین ارتباط نسبت به یکدیگر، تعریف می‌شود. این الگوی نظری بر نقش حقوق و وظایف شهروندی به عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی در تعریف مفهوم شهروندی و نیز تکوین تاریخی شهروندی در جامعه مدرن، تأکید دارد (نجاتی حسینی، ۱۳۸۰: ۳۳).

تحقق الگوی مذکور، فرهنگ‌سازی متناسب با آن را می‌طلبد که به نوبه خود، با نهادینه‌سازی ارزش‌های فرهنگی همچون ۱. روح عقلانی - انتقادی ۲. احترام به قانون ۳. بهره‌مندی از آزادی‌های مدنی ۴. درک همه جانبه مفهوم شهروند بودن که می‌تواند بستر و زیر ساخت همبستگی اجتماعی باشد از طریق آموزش دیرپا و البته ژرف، امکان‌پذیر می‌گردد (محمدی اصل، ۱۳۸۷: ۳۳).

تربیت و آموزش شهروندی و شهروندمداری بر پایه یادگیری دانش، مهارت‌ها و ارزش‌های همخوان و مرتبط با ماهیت و شیوه‌های اداری یک نظام مردم‌سالار و مشارکتی، چونان وسیله‌ای به منظور پرورش احساس تعلق به جامعه و داشتن هدفی

در زندگی عمل خواهد نمود. بسط مردم‌سالاری و مشارکت در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و دینی، نتیجه و محصول چنین تربیتی است که از همان آغاز طفولیت، نوعی اعتماد به نفس و رفتارهای مسئولانه را از نظر اجتماعی و اخلاقی در افراد به وجود آورده است. بدین گونه با گسترش هنجارهای عام در قالب فعال‌گرایی و عام‌گرایی و ... زمینه به منصفه ظهور رسیدن شهروندی در جامعه فراهم می‌آید؛ چه آن‌که هویت و جایگاه افراد در سلسله‌مراتب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نه بر اساس ویژگی‌های قومی، طایفه‌ای و مذهبی یا جنسی بلکه بر پایه ارزش‌ها و معیارهای عام و شایسته‌سالاری تعریف شده و نیز افراد چنین جامعه‌ای به مشارکت، نظری مثبت پیدا کرده‌اند. البته در صورتی که این مشارکت به صورت توده‌وار باشد، بعید به نظر می‌رسد صرف حضور در عرصه‌ها بتواند موجب افزایش آگاهی شهروندی شود (Nash, 2009: 1070).

با ملحوظ داشتن رابطه میان فرد و دولت در مفهوم شهروندی که بر اساس آن بر مبنای حقوق و وظایف متقابل به یکدیگر متعهد می‌شوند و نیز به دلیل ارتباط با یک اجتماع خاص سیاسی که معمولاً در چارچوب قوانین اساسی واحدها به اشکال گوناگون تعریف می‌شوند، برایان ترنر در الگوی جامعه‌شناختی خود از شهروندی، تعامل چهار منبع اساسی یعنی شهروندی، هویت، اجتماع و منابع (اقتصادی، فرهنگی و سیاسی) را در ارائه مدل شهروند خوب، نتیجه می‌گیرد (ترنر، ۱۹۹۰: ۲۶۵).



الگوی جامعه‌شناسی ترنر از شهروندی (Turner, 1990: 265)

برایان ترنر، تکوین و بالندگی شهروندی اجتماعی را با فرایند مدرانیزاسیون (رشد سکولاریسم، تضعیف خاص گرایی، گسترش نهادهای شهروندی به تمام بخش های جامعه، شهری شدن، گسترش تعلیم و تربیت همگانی)، مرتبط می بیند (شیانی، ۱۳۸۱: ۱۸). برخورداری شهروند از چنین پشتوانه ای که در حقیقت همان بستر لازم برای احساس شهروندی است، باعث ایجاد یک نوع هویت فرهنگی خاص برای اجتماع (به طور مشخص همان دولت-ملت) می گردد؛ بنابراین از طریق شهروندی است که با اعطای مجموع حقوق و وظایفی قوام یافته و نهادینه شده به لحاظ تاریخی در قالب مجموعه ای از نهادهای اجتماعی چون نظام قضایی، پارلمان و دولت های رفاه، مقوله ای به نام هویت ملی در چهارچوب اجتماع دولت-ملت شکل می گیرد (Turner, 1990: 198).

فالكس^۱، شهروندی را دارای ماهیتی پویا می داند که تحقق آن برحسب شرایط در محیط های اجتماعی متفاوت و برای افراد با پایگاه های اجتماعی متفاوت، تغییر می کند. به اعتقاد وی با توجه به این وابستگی که سبب تأثیرپذیری بخشی از منابع و امکانات توانمندی جامعه و تواناسازی افراد می گردد، این انتظار را در شهروندی پسامدرن ایجاد نموده که مرزهای میان جوامع سیاسی چه به لحاظ مادی و چه فرهنگی تا ابد بسته نمانند و بسیاری از حقوق و مسئولیت های شهروندی، به فراتر از مرزهای دولتی گسترش یابند (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۶۹).

دانشگاه، بستر شکل گیری فرهنگ شهروندی از رهگذر جامعه پذیری اجتماعی

به اعتقاد صاحب نظران علوم سیاسی، منابع قدرت در سطح جهانی در حال دگرگونی است و در دنیای غرب این اتفاق از چند دهه پیش شروع شده است. منابع قدرت کنونی با فاصله گرفتن از منابع کلاسیک یعنی اقتصاد، نظامی گری و سیاست به سمت منبعی به نام اطلاعات و انرژی سوق داده شده است. البته نه اینکه منابع کلاسیک تام و تمام به حاشیه رانده شده باشند؛ اما امروز جریان اطلاعات شکل دهنده نوع اقتصاد، سیاست و نظامی گری است. اگر فرهنگ را تولید پیام و عقیده و نهادینه سازی این پیام و عقیده بدانیم، اطلاعات چیزی جز فرهنگ نیست (عباسی، ۱۳۸۶: ۴۲).

فرهنگ شهروندی از جمله ارکان اساسی زندگی اجتماعی عصر حاضر است که به دلیل نهادینه شدن آن از رهگذر اهتمام به آموزش آن طبق برنامه ریزی های متنوع، در پیشرفت و توسعه جوامع صنعتی، نقش بسزایی داشته است؛ چه آن که این مؤلفه با تأمین بستر مناسب جهت استحکام دموکراسی و تأمین حق مشارکت مدنی شهروندان،

مسئولیت سازندگی ملی را متوجه تک‌تک آحاد جامعه نموده است. این آموزه‌ها دربرگیرنده یادگیری دانش، مهارت‌ها و ارزش‌هایی است که با ماهیت و شیوه‌های اداری یک نظام مردم‌سالار و مشارکتی همخوانی دارد؛ و از همان اوان طفولیت، کودک را درگیر مشارکت با اجتماع و محیط پیرامون خود می‌کند. تداوم این روند در فرآیند آموزش، تقویت روح جمعی و وجدان جمعی جامعه را به دنبال دارد. در واقع، چنین آموزش‌هایی در یک جامعه باعث اثرگذاری سه عنصر اصلی شهروندی چون نظام حقوقی، حس عضویت ملی و حس تعلق و وابستگی اجتماعی در وضعیت ارتباطات بین فرهنگی هر جامعه‌ای گردیده است؛ چراکه آموزش‌های مذکور با مسائل جمعی و رفتارهای نوع‌دوستانه، جوانمردانه همراه با ادب و مهربانی، تعاملات سازنده و مثبت اجتماعی و حس وظیفه‌شناسی و... ارتباط مستقیم دارد. پس یادگیری پارامترهای آموزش رفتار شهروندی با افزایش کیفیت زندگی جمعی و تقویت سرمایه اجتماعی، به تقویت اخلاق اجتماعی و بسط همبستگی اجتماعی یک جامعه در سطح محلی- ملی جهانی منجر شده و مقدمات تعالی و پیشرفت را فراهم می‌سازد.

در تلقی فرهنگی، مخاطبان اصلی روشنفکران و اصحاب فرهنگ، مردم‌اند پس آنان به جای استفاده از واژگان فضل‌فروشانه و دشوار و آکادمیک از زبانی روشن و ساده و شفاف برای بیان مقصود خود استفاده می‌کنند. پوشیده نیست این جهت‌گیری ریشه در رسالتی دارد که روشنفکر برای خویش قائل است. وقتی روشنفکر، وظیفه و رسالت خود را اصلاح و تحول وضعیت فرهنگی جامعه بداند طبیعی است زبانی را بکار می‌گیرد که بتواند با بیماران خود ارتباط برقرار کند و درد و چاره را به آنان بفهماند. این رویکرد نیز حاصل این پیش‌فرض است که علت هر تغییر و دگرگونی اجتماعی، نه تغییر نظام سیاسی که اصلاح وضع فرهنگی جامعه است. روشنفکر در صدد نیست که به هر قیمت هویت مردم را حفظ کند و فقط حقوق اجتماعی پایمال شده‌ی آنها را از نظام سیاسی مطالبه کند بلکه بر آن است تا این هویت را نیز به ترازوی نقد برکشد و اجزاء و مؤلفه‌های ناسازگار با حقیقت را نفی و طرد کند.

در این راستا، آموزش عالی (به‌عنوان آخرین مرحله آموزش همگانی) با فراهم آوردن فرصت جامعه‌پذیری مجدد به دانشجویان، می‌تواند با آموزش ضرورت و درعین‌حال بسترسازی چگونگی فعالیت اجتماعی، امکان تمرین فرهنگ شهروندی را برای دانش‌پذیران فراهم آورد تا این مهم در آنان نهادینه شود که شهروندان فعال به همان اندازه که سیاسی‌اند، اخلاقی نیز هستند. حساسیت اخلاقی تا حدودی از فهم سیاسی نشأت

می‌گیرد؛ بی‌تفاوتی سیاسی، بذری بی‌تفاوتی اخلاقی را می‌کارد. از این منظر، تأکید صرف بر دلالت‌های کارآفرینی یا تخصص‌گرایی صرف دانشگاه و دانشجویان، به‌گونه‌ای دورافتادگی از رسالتی است که جامعه انتظار دارد دانشگاه در انجام آن اهتمام و وسواس داشته باشد؛ چه در غیر این صورت، نگرانی از دانشجویانی که فاقد آگاهی اجتماعی هستند و عمدتاً دنباله‌رو ارزش‌های مادی‌گرایانه هستند، رو به فزونی خواهد گذارد.

دلیل افزایش نگرانی مذکور آن است که در واقع آموزش عالی با ویژگی‌های خاص خود، زمینه‌ای با اهمیت برای شکل‌گیری طبقه‌ای موسوم به «متوسط جدید» را فراهم می‌سازد که با نمایندگی مفهوم شهروندی، میزان تأثیرگذاری آن‌ها با رفتارهای اجتماعی و سیاسی خاص خود بر پویایی تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نسبت به طبقه متوسط سنتی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی - به‌ویژه در کشورهایی چون ایران مواجه با گسترش دیوان‌سالاری اداری - می‌تواند روز به روز افزایش یابد. جامعه شناسان بر این باورند که با متصف شدن هرچه بیشتر جامعه به اوصاف اجتماع^۱ است که مدنیت آن جامعه به‌عنوان یک فرایند تدریجی و رو به توسعه در طول زمان، در اشکال و نمودهای تازه به منصه ظهور می‌رسد و نیز نمود رفتارهای شهروندی، رو به فزونی می‌گذارد. «اجتماع [در] این معنا متضمن رابطه رسمی‌تر، حقوقی‌تر و غیرشخصی‌تری است که [البته] ماهیتاً فردگرایانه و قراردادی است... اجتماع، متضمن دانش و هوش عقلانی و نقادانه می‌باشد» (لنسکس و لنسکی، ۱۳۶۹: ۱۴۰-۱۲۵).

اهمیت تقویت بُعد غیرشخصی در ایده شهروندی که در ابتدا مفهومی سیاسی است، اما عمیقاً دارای وجوه اجتماعی و اخلاقی هم هست و در نتیجه، محور قرار گرفتن کاوش‌های آزاد و عقلانی به‌عنوان عناصر کلیدی و بنیادی برای جامعه دموکراتیک مدرن، رونق پیدا کردن فرهنگ انتقادی را به دنبال خواهد داشت. آموزش عالی از عمده‌ترین مراکزی است که قادر به انتقال چنین روحیه فرهنگی به جامعه می‌باشد؛ چه آن‌که در این مقطع تحصیلی با فراهم شدن امکان نقد ریشه‌ای عقلانیت ابزاری و ورود به مباحث حوزه «عقلانیت فرهنگی»، دانش‌پذیران با گونه‌ای نو از تعقل مبتنی بر جایگزینی زبان به جای بازو (استدلال به جای خشونت)، مواجه می‌شوند (کار، ۱۳۵۶: ۶۳). در این نوع از تعقل، بر اساس نمادهای مشترکی چون مدارا و رأفت که با عنایت به رعایت اصول قانونی و به دور از سیاست زدگی محترم داشته می‌شود، نوعی زبان ارتباطی پدید می‌آید که به هنگام بروز چالش‌هایی در حوزه سیاست، قدرت،

اقتصاد و ... از چنان شفافیتی برخوردار است که می‌تواند سبب‌ساز گذار از این تنگناها با کمترین هزینه ممکن گردد (Randall & Rabin, 1990: 29). در واقع، نهادینه شدن خودمختاری عقل، پیوسته عملکرد متولیان امر را در معرض نقدی فعال قرار می‌دهد و از این راه با وحدت بخشیدن عقل و دولت و دانش و قدرت جوهر انسانیت را تحقق می‌بخشد (بیرو، ۱۳۷۰: ۶۹). از این رو هابرماس، گسترش توانایی‌های کلامی در سطح فردی و اجتماعی را نشانه سلامت فرد و جامعه می‌داند و توسعه فرهنگی جامعه - به‌ویژه در مفهوم اجتماعی و سیاسی آن - را درگرو ایجاد ارتباط کامل میان اجزا و اعضای آن تلقی می‌کند. اهمیت «مفاهمه» برای هابرماس به‌عنوان نشانه رشد عقلانیت فرهنگی تا اندازه‌ای است که او نه تنها کشورهای توسعه‌نیافته، بلکه کشورهای غربی را نیز فاقد این نوع از ارتباطات (مفاهمه‌ای) می‌داند (Puesy, 1987: 69-80).

نظر به چنین خروجی سازنده‌ای است که تحول نهادهای آموزش عالی، امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. به نظر کانت، به‌منظور تحقق هدف تربیت کاردانان دولت یا دولت‌مردان - از جمله وظایف خطیر دانشگاه -، بر دولت است تا تمام قد از دانشگاه حمایت کند تا قاعده عقل در حیات اجتماعی تضمین شود و دانشگاه نیز در برابر سوءاستفاده دولت از قدرت که ممکن است قاعده عمل را به منافع جا افتاده دانشکده‌های فرادست محدود کند، مقاومت کند (بیرو، ۱۳۷۰: ۶۸). دولت از عمل دانشگاه حمایت می‌کند و دانشگاه، پاسدار اندیشه دولت است و هر دو می‌کوشند که ایده فرهنگ ملی را تحقق بخشند.

در دانشگاه مدرن دو وجه فرهنگ ملی را پژوهش و آموزش تشکیل می‌دهد. دانشگاه، مطابق قاعده فلسفه نظری سازمان می‌یابد که هم بر دانش‌های مثبت تأمل می‌کند تا منشاء و غایت آن‌ها را در یابد و هم در جست‌وجوی فراروایتی است که تمام دانش را مشروعیت دهد. به نظر هومبولت، اصل فرهنگ به معنای رسیدن مردم از نظر فرهنگ عمومی و سیاسی به این باور که هر پدیده اجتماعی، دلیل یا دلایلی دارد که قابل کشف است و کشف آن‌ها هم با روش علمی میسر است، در دانشگاه تجسم می‌یابد که دارای دو وجه در هم ادغام شده است: وجه عینی که پیشرفت علوم و معارف (دانش فرهنگی) شاخص آن است و دیگری وجه ذهنی است که آموزش اخلاقی و بالندگی عقلانی فرد است (خواجه‌پور، ۱۳۸۶: ۵).

بدین قرار، دانشگاه با رائج نمودن نگرش علمی بر فرهنگ جامعه، با ارتقاء درک عمومی از استلزام تلاش همگانی و بردباری علمی برای انجام کارهای بزرگ و زیربنایی

در تمامی عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ...، محوریت نظام آموزشی را از آن خود می‌سازد. ناظر به چنین نقش تعیین‌کننده‌ای است که به گفته شلینگاستلزام: پرورشگاه‌های علم، باید نهادهای فرهنگی عمومی هم باشند (Sheling, 2010: 452). با توجه به این پیوستگی وجوه دوگانه، مأموریت جامعه‌پذیری اجتماعی دانشگاه، نباید در قالب فکر یا عمل خلاصه شود. از این رو دانشگاه نمی‌تواند صرفاً جایی برای تفکر و تأملات دستوری دولت باشد، بلکه مکانی منحصر به فرد به منظور تجسم اندیشه برای آرمانی (دانش مطلق) به مثابه عمل است؛ اندیشه‌ای که می‌کوشد تا با تربیت شهروندانی آزاد و منتقد با ترویج فرهنگ گفتگو و تعامل فکری، دولت را در تلاش جهت تحقق عمل به مثابه اندیشه (ایده ملت) یاری رساند.

آشنی جامعه مدنی و جامعه سیاسی که آکنده از کشمکش و تعارض‌اند در این همگرایی نظری به لحاظ عملکرد اجتماعی دولت و مؤسسات فرهنگی در جامعه مدرن، برون دادی درخور توجه خواهد بود. اهمیت این موضوع در تحکیم اندیشه شهروندی از آنجا روشن می‌شود که در هر دو جایگاه با تحقق برترین تجلی‌های انسان و آزادی‌های او از یک سو و ایستادگی در برابر آناارشی بالقوه جوامعی که به سرعت در حال تغییر هستند از سوی دیگر، با تقویت همبستگی ملی از به انحصار گرفته شدن نهاد علم در کنار اقتصاد و سیاست توسط نهاد قدرت، ممانعت به عمل می‌آورند. اگر فرهنگ مردم بر همان سیرت باشد که تا کنون بوده، برآمدن و فروافتادن حکومت‌ها هیچ تأثیری در دگرگونی و تحول و بهبود وضع جامعه نخواهد داشت. از دیگر سو اصلاح و تحول فرهنگی، فرایندی بی‌نهایت کند و طولانی و دشوار است بنابراین کاری نیست که عجولان از پس آن برآیند. هوگو فون هوفمانستال

کارکرد دانشگاه در نهادینه‌سازی شهروندی معطوف به همگرایی ملی در ایران

تالکوت پارسونز در چارچوب نظریه کارکردگرایانه خود با طرح یک نظام سلسله مراتبی سبیرنتیک، با معرفی کنترل و نظارت از طریق تولید دانش و اطلاعات به عنوان کار ویژه نظام فرهنگی، برای این نظام نقش یک ترموستات را در نظر می‌گیرد که اگر خرده نظام‌های اقتصادی و سیاسی تأمین انرژی یک نظام را عهده‌دار است، ترموستات فرهنگی یک نظام میزان انرژی را مشخص می‌سازد.

بدین گونه پارسونز در قالب نظریه «سیستم اقدام»، نظام فرهنگی را در جوار نظام اجتماعی و نظام شخصیتی قرار می‌دهد که هر یک از این نظام‌های فرعی یا زیرمجموعه‌ها، بر یکدیگر

تأثیر متقابل می‌گذارند و هرگونه تغییر در یکی از آن‌ها، در بقیه و در نهایت در کل منظومه کلان باعث دگرگونی می‌گردد. به عقیده او در یک جامعه یا سیستم کاملاً همگرا، بازیگران، نیازهای متقابل یکدیگر را تأمین می‌کنند و از همین‌رو انگیزه همکاری، تعامل و تعادل در آن‌ها ترغیب می‌شود (کاظمی، ۱۳۷۷: ۴۹). به این ترتیب اگر جامعه نتواند در یک فرآیند پرورشی و آموزشی، ارزش‌ها و هنجارهای معتبر و مورد قبول خود را در وجدان فردی و جمعی درونی کند، نتیجه محتوم آن، بروز بحران و از دست رفتن قوام و دوام جامعه خواهد بود. پارسونز در اندیشه‌های خود، آموزش شهروندی را در طرح «وبری- دورکیمی» در قالب واقعیتی مدرن با مبنا قراردادن اینکه اصول آموزش شهروندی یک الگوی عام، بی‌طرف ارزشی، اکتسابی و مبتنی بر قرارداد عرفی و مدنی نیز در جامعه است؛ به ارائه تصویری از شهروندی بر این مبنا پرداخته است. آموزش‌های شهروندی به عنوان یک واقعیت اجتماعی در نظر پارسونز، یک نوع «کردار اجتماعی معطوف به عضویت اجتماعی و انسجام اجتماعی» است. در واقع، رویکرد پارسونز به شهروندی و آموزه‌های آن به افراد جامعه تأکید بر عقلانیت عرفی شده، عضویت و تعهد اجتماعی مدنی، مشارکت و تعلق اجتماعی تمام اعضای جامعه با هدف تقویت انسجام و نظم اجتماعی مدرن است (محمدی اصل، ۱۳۸۷: ۴۳).

از نظر کارکردگرایان، از آنجا که رفتار اجتماعی نتیجه سلسله ملاحظات و هنجارهای حاکم بر جامعه است، در صورت از دست رفتن اعتماد افراد به این هنجارها، کنش او تحت تأثیر شرایط جدید تغییر می‌کند. به طور مثال، هنگامی که فرزند به مدرسه و دانشگاه فرستاده می‌شود با این اطمینان است که او با فراگیری علوم و فنون و شیوه‌های جدید تفکر و عمل، فردی مفید برای جامعه خواهد شد؛ اما اگر کوچک‌ترین خللی در این اعتماد پدید آید و شبهه‌ای در هر یک از انگاره‌های هنجاری جامعه ایجاد گردد، آنگاه اساس و پایه انسجام اجتماعی متزلزل می‌گردد و اعتماد متقابل در روابط افراد از میان می‌رود. در چنین شرایطی، با عمومیت یافتن فکر مغبون‌شدگی و فراگیری تدریجی این ناهنجاری، روابط اجتماعی دچار هرج و مرج و عصیان می‌گردد. اگر این پدیده به ارکان تصمیم‌گیری سیاسی- اقتصادی دولت نیز سرایت کند، آنگاه مجموعه دچار از هم گسیختگی فرهنگی و اخلاقی می‌شود و در نتیجه، امکان توسعه و پیشرفت و به کارگیری منابع مادی و معنوی در راه ترقی را از دست می‌دهد و در چرخه یک دور باطل گرفتار می‌شود. در چنین شرایطی، اعتماد مردم از همدیگر سلب می‌شود و نسبت به قوانین و هنجارها بی‌تفاوت می‌گردند و هر کس می‌کوشد تا امکانات موجود را به خود اختصاص دهد و در این راستا از محروم ساختن دیگران در بهره‌وری از امکانات، هیچ ابایی ندارد.

شدت این روند در جوامع در حال گذار چون ایران، بیشتر است چه آنکه در این گونه جوامع با برکنده شدن ساختارها و شالوده‌های سنتی حاکم بر جامعه، افق‌های جدیدی در زندگی افراد شکل می‌گیرد که یکی از این نمونه‌ها تغییر و دگرگونی در شیوه‌های هویت‌یابی افراد است که در جوانان برجسته‌تر می‌باشد. به تعبیر گیدنز: مدرنیته نظمی مابعد سنت است که در آن به ناچار پرسش چگونه باید زیست، در تصمیم‌گیری‌های روزانه در قالب چگونه رفتار کردن، چه پوشیدن و چه خوردن پاسخ می‌گیرد (Giddens, 1990: 45).

به عبارت دیگر، هویت‌یابی فرد در جوامع سنتی معمولاً به شکلی منفعلانه صورت می‌گرفت که تا حد زیادی از محدود و اندک بودن منابع هویت‌ساز ناشی می‌شد. فرآیند تجدد با فضا مند کردن زندگی اجتماعی، زمینه‌رهای فرد از دایره تنگ نهادها و عوامل سنتی هویت‌ساز را فراهم آورد و در این راستا دیگر «خود» مفهومی منفعل نیست که صرفاً تأثیرات روانی شکل گرفته باشد، بلکه از اثرگذارنده‌های اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد. هویت اجتماعی در اینجا، «خصوصیات اجتماعی»، عقاید، ارزش‌ها، رفتارها و نگرش‌های متمایز اجتماعی است و بر مبنای تعریفی استوار می‌گردد که فرد بر مبنای عضویت در گروه‌های اجتماعی و به صورت بازتابی از خویشتن ارائه می‌دهد. بر این اساس، مفهوم هویت اجتماعی دال بر وجود مجموعه رفتارهای سازمان‌یافته بین گروه‌هایی است که به لحاظ اجتماعی به صورت یکسان و مشابه انجام می‌گیرد و شناسایی هویت اجتماعی تلاشی است برای تحلیل الگوهای تکرارپذیر و کنش‌ها و نگرش‌هایی که در گروه‌های اجتماعی وجود دارد که در صورت عدم کارکرد صحیح این اثرگذارنده‌ها در ایجاد هویت شهروندی در افراد، احتمال اینکه جامعه در معرض خطر فروپاشی اجتماعی قرار می‌گیرد، دور از انتظار نیست.

در صورتی که حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ عمومی و سیاسی جامعه یکی از پیش‌شرط‌های ضروری برای حفظ همبستگی ملی شناخته شود، اهمیت کارکرد دانشگاه‌ها در جلوگیری از غلتیدن جامعه به ورطه خطرناک گسست اجتماعی به دلیل در اختیار داشتن نیروهای علمی و ظرفیت‌های عظیم ساختاری که آن‌ها را به مکان مناسبی برای ترویج خودآگاهی و همبستگی ملی و جهت‌دهی به پژوهش‌های مختلف در این رابطه تبدیل می‌سازد، در قالب حاکم کردن نگرش علمی بر فرهنگ عمومی و سیاسی جامعه از رهگذر ترویج فرهنگ شهروندی قابل تأمل می‌نماید.

با گسترش و تعمیق باور عمومی به گره‌گشایی مشکلات اجتماعی و بحران‌های اجتماعی و سیاسی توسط علم و مدیریت علمی و آن را بهترین ابزار برای حل آن

مشکلات دانستن، برسنگینی بار مسئولیت دانشگاه در تأمین این انتظار می‌افزاید تا با توجه به ویژگی‌های شخصیتی دانش‌پذیران، فضایی فراهم آورد که در آن آگاهی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دانشجویان افزایش یافته و زمینه‌های فکری لازم برای همکنشی و هم‌پذیری اجتماعی در سطح ملی فراهم گردد؛ به‌ویژه که به خاطر شرایط دوران جوانی و تکاپوهای هویت جویانه، جوانان انگیزه و انرژی بیشتری برای آشنایی با هویت شهروندی از خود نشان می‌دهند (ر.ک: شولتز و شولتز، ۱۳۸۷: ۲۷۱-۲۶۹). با چنین رویکردی، دانشگاه همیشه در مرکز جامعه و در کنار و برابر نهاد مدرن دولت و از نهادهای کلیدی گستره همگانی می‌باشد؛ چراکه با برخورد اندیشه‌های مختلف در این فضا پیشرفت عقلانیت و رشد انتقاد هم بیشتر می‌شود. در دانشگاه، فضای ارتباط میان ذهنی دانشجویان زیاد می‌شود و بنابر تعریف ذاتی آن، امکان گفت‌وگو را فراهم می‌آورد. از رهگذر فرهنگ گفتگو، حس تعلق به یکدیگر در کالبد افراد دمیده می‌شود و در نتیجه علاوه بر رواج اخلاق شهروندی، دانشگاه می‌تواند به فرآیند اجتماعی شدن هم کمک کرده و در کنار آن موجب رشد و ایجاد نهاد اندیشه شود.

با این حال، کارکرد دانشگاه در ایران چندان رضایت‌بخش نیست؛ چه آن‌که مفهوم نهادی مسئولیت اجتماعی دانشگاه هنوز آن‌گونه که باید ظهوری ندارد؛ چراکه در شرایط کنونی بر اساس طیف هازلکرن (Hazelkorn, 2017)، دانشگاه‌های ایران در مرحله جنینی و در مواردی در حال پدیداری هستند که فعالیت‌های فردی بروز و ظهور دارند و هنوز نهادی نشده است. دلیل این امر آن است که اهتمام دانشگاه‌های ما هنوز منحصر به آموزش و پژوهش به شیوه سنتی است، استراتژی مشخصی برای مسئولیت اجتماعی وجود ندارد و یا به فعالیت فردی بستگی دارد که گاه به کشمکش نهاد و فرد منتهی می‌شود. در واقع، از آنجاکه یکی از انتظارات از دانشگاه و دانشگاهیان اثرگذاری و نفوذ در خط‌مشی‌گذاری و ارتقای سطح جامعه بر اساس تصمیم‌گیری خردمندانه است، تحقق این وظیفه و مسئولیت اجتماعی کمتر رقم خورده است. علت آن است که به‌رغم اینکه اعضای هیئت‌علمی و دانشجویان که از نخبگان و گروه‌های مرجع جامعه محسوب می‌شوند و انتظار می‌رود در مسئولیت‌های اجتماعی دانشگاه مشارکت کنند، به‌واسطه غلبه نوعی وظیفه‌گرایی صوری بر دانشگاه‌ها و نیز نبود رویکرد حمایتی یا تشویقی، بلکه نگرانی از آسیب‌های احتمالی که گاه در مسیر فعالیت‌های داوطلبانه متوجه افراد می‌شود و می‌تواند پایگاه اجتماعی عضو هیئت‌علمی و یا آینده شغلی دانشجویان را به خطر اندازد، کمتر به انجام وظیفه اجتماعی خود همت می‌کنند.

متأثر از عدم تأمین نیازهای اولیه دانشجویان و اساتید (چه در بُعد مادی و چه بُعد شخصیتی)، نه تنها میل به خودشکوفایی برانگیخته نمی‌شود، بلکه حتی اگر برحسب ضرورت به فعالیتی از جنس اجتماعی پرداخته شود، با توجه به آنکه هدف رفع نیاز شخصی است، این فعالیت از نوع مسئولیت اجتماعی نیست. در واقع، پذیرش مسئولیت اجتماعی در نظر مشارکت‌کنندگان بر پایه چهار معیار عمده: کاهش هزینه تصمیم، کاهش مرارت‌های بشری، بهبود کیفیت کارکردهای دانشگاه و افزایش سرمایه‌ها (انسانی، فرهنگی و اجتماعی) موردسنجش قرار می‌گیرد. جایگاه دانشگاه در مسائل اجتماعی از نوع تصمیم‌سازی است که در این صورت، اگر جامعه مبتنی بر مرجعیت علم و عقلانیت حرکت کند، هزینه اجرای تصمیم اخذ شده کاهش خواهد یافت؛ چراکه نه تنها منافع عمومی در اولویت قرار خواهد گرفت و اقدام فراکنشی و پیشگیرانه شکل می‌گیرد، بلکه پیامد به جامعیت نزدیک خواهد شد. چنین فرآیندی نیازمند اعتماد متقابل است که به سرمایه‌گذاری منتهی می‌شود و سرمایه انسانی، اجتماعی و فرهنگی را تقویت می‌کند؛ اما اگر جامعه از تحصیل و تحقیق دانشگاهیان استفاده نکند و به آن اهمیت ندهد، اصحاب دانشگاه به مرور احساس یاس و سرخوردگی می‌کنند؛ بنابراین، حداقل این مشارکت، اگر به رفع کمبودها یا درمان آن‌ها منتهی نشود، با ایجاد فضای انسانی و افزایش آگاهی، مرارت‌ها و دردهای اجتماعی کاهش و کیفیت زندگی شهروندان افزایش خواهد یافت؛ چراکه محصول پژوهش متعهدانه، قابلیت حل مسائل نظری و عملی را دارد و آموزش را غنی می‌کند. محصول کلاس درس متعهدانه، یادگیرنده حساس به مسائل نظری و عملی اجتماعی (در سطوح مختلف خرد و کلان) است که با رعایت اخلاق و تفکر انتقادی به‌عنوان شهروند فعال حضور می‌یابد و به بهتر شدن زندگی خود و دیگران اهتمام می‌ورزد. مسلم آن‌که خدمات متعهدانه و مشاوره‌های مبتنی بر علم با پشتوانه‌های پژوهشی، به تصمیم‌سازی و بهبود عملکرد در سطوح مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌انجامد. شکوفایی نهاد علم در انجام پژوهش‌های علمی ناظر به رفع نیازهای جامعه، درگرو شناخت و معرفی صریح معضلات و نابسامانی‌های اجتماعی است. حال آنکه در نبود مصونیت، اعضای هیئت علمی و به تبع آنان دانشجویان، به سمت محافظه‌کاری سوق داده و به حفظ وضعیت موجود با انتخاب گوشه‌ای امن ترغیب می‌شوند و مهم‌ترین وظیفه دانشگاهیان که نقادی، حقیقت‌جویی و اصلاح کج فهمی‌های نظری و عملی منجر به تأخیر در روند توسعه است، از نظر دور می‌ماند. پرسش‌گری به‌عنوان دال مرکزی شهروندی و مسئولیت اجتماعی به دلیل معطوف بودن

به فضیلت‌های مدنی نشأت گرفته از سطوح خرد ارتباطات انسانی، در صورت تبدیل دانشگاه به نهادی ایدئولوژیک و تمرکز بر تولید انبوه مهارت‌ها و تولید انبوه متخصصان منفعل، فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد و افول آن به منزله افول و انحطاط گستره همگانی جامعه است. وظیفه ذاتی، اخلاقی و مدنی علم طرح پرسش درباره همه چیز و از جمله جوهره جامعه است، چراکه روح علم بردگراندیشی و دگر بینی استوار است و همواره به دنبال ایجاد تحول فکری مفهومی و هستی شناختی می‌باشد؛ اما تجربه تاریخی نشان از آن دارد که در عمل و در فضای دانشگاه‌های ایران، زمینه رخداد چنین اتفاقی کمتر فراهم بوده است؛ چه آن که مهارت‌های شهروندی (از جمله پرسشگری) زمانی شکل گرفته و پرورش می‌یابند که فضا و محیط آموزش رسمی به گونه‌ای مشارکتی طراحی شده و به تعامل میان اساتید و دانشجویان در صورت بندی مسائل اهمیت داده شود و دانشجویان احساس کنند که حرمت آنان در مقام دانشجو به عنوان فردی متفکر، حفظ شده است. همچنین علاوه بر فقدان آموزش روح پرسشگری در قالب دروس ارائه شده در برنامه‌های درسی رسمی، رفتار اساتید نیز به عنوان نوعی الگو که رفتارهای دانشجویان را متأثر ساخته و باعث ایجاد رفتارهای شهروندی گردد، نیست. ریگو^۱ (۲۰۰۳) با استناد به نتایج پژوهش خود در زمینه تأثیر رفتار اساتید بر تربیت شهروندی دانشجویان، به چهار جنبه مهم رفتارهای اساتید در این خصوص اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

- رفتار مشارکتی: تشویق دانشجویان به مشارکت در بحث‌ها و فعالیت‌های کلاسی و در مجموع درگیر ساختن آن‌ها در فرآیندهای یاددهی-یادگیری،
- جهت‌گیری عملی: بیان و طرح موضوعات و مثال‌هایی که مرتبط با زندگی دانشجویان است و کاربردی ساختن آموزه‌ها،
- بصیرت‌تعلیم و تربیتی: انجام وظایف به شکلی مسئولانه و حرفه‌ای (آمادگی در ارائه دروس، به روز ساختن اطلاعات خویش، سازمان‌دهی منظم و منطقی دادن به مباحث، استفاده از متدهای جدید و جذاب و...)،

- احترام: داشتن رفتاری محترمانه با دانشجوین که بدور از هر نوع توهین، تحقیر و تمسخر بوده و اجازه بیان آزادانه افکار و نظرات را به آن‌ها بدهد (Rego, 2003: 67). بدیهی است با بروز خلل در هریک از عوامل و زمینه‌های فوق، تبلور و تکوین مسئولیت اجتماعی در خروجی دانشگاه‌ها، معنای خود را از دست می‌دهد و احساس ناتوانی در حل مسائل یا منفعت‌طلبی شخصی، جایگزین «فضیلت مدنی به عنوان

خمیرمایه کنش‌های ناب مدنی» می‌گردد. در واقع، «غلبه پارادایم بنگاه‌داری و درآمدزایی بر دانشگاه، سبب مخدوش شدن مسئولیت اجتماعی دانشگاه و سرمایه اجتماعی آن می‌شود» (فراستخواه، ۱۳۹۵). آنچه در ایران امروز شاهدیم، یعنی سیطره ایده کارآفرینی به شکل سودآوری اقتصادی بر دانشگاه و حتی سیطره تخصص‌گرایی بر حوزه آموزش عالی، سبب شده مساله تربیت منش و شخصیت اخلاقی دانشجویان چندان اولویتی در برنامه درسی آشکار و پنهان نداشته باشد. دروس عمومی در دانشگاه ایرانی که قرار است این رسالت را برعهده داشته باشند، صرفاً به گزاره‌های ایدئولوژیک و بازتولید آن‌ها در دانشجویان تقلیل یافته‌اند و لذا در برنامه آموزشی دانشگاه ایرانی بیش‌ازپیش مسئولیت اجتماعی در قبال زیست فضیلت‌مندان شهروندان مغفول واقع شده است. در نتیجه این اختلال کارکرد دانشگاه در بسترسازی مناسب برای ایجاد تحول فکری معطوف به تبیین ضرورت مشارکت اجتماعی از رهگذر برنامه‌هایی در دانشگاه‌ها با هدف ترغیب دانشجویان به داوطلبانه کارکردن و تقویت و بالابردن سطح فرهنگ مشارکت آنان، بالارفتن آستانه تحمل در برابر دیدگاه‌های مخالف، ایجاد مهارت مدارا، همکاری، مدیریت تضادها، رفع تنش‌ها و در نهایت، افزایش انسجام اجتماعی و همبستگی و در نتیجه تکوین روحیه شهروندی و در نهایت توسعه جامعه، اکنون دانشگاه به نهادی برای صدور مدرک فروکاسته شده است که نیازمند اتخاذ راهبردهایی است تا با بازیابی هویت خویش به‌عنوان مرجعیت علمی که لازمه آن شکل‌گیری اجتماعات علمی است، بتواند به‌عنوان گروه مرجع به تولید علم نافع و عرضه آن در سطوح مختلف از بومی تا بین‌المللی و مبتنی بر الگوی زمینه‌پردازد.

راهبردها:

۱. در نگاه نوین به کارکرد و مسئولیت‌های دانشگاه، این نهاد به‌عنوان حلال مشکلات اجتماعی شناخته نمی‌شود، بلکه باید جامعه را پیرو خود سازد و برای جامعه مأموریت تعریف کند نه برعکس. علم، درصدد بهتر نمودن فضای زندگی و پاسخ به روح حقیقت‌جویی بشر است و دانشگاه گستره همگانی و سوژه‌های مختلف خودآگاه بوده و این يك فضای معنوی است چراکه ما را از فضای طبیعی خارجی به وضعیت ذهنی سوق می‌دهد. این مهم، جایگاه دانشگاه را در اشاعه فرهنگ شهروندی از طریق تشویق و ترغیب مردم در جهت رشد نهادها و تشکل‌های مدنی مبتنی بر اعتماد و وفاق ملی، بس رفیع می‌سازد.

بر این اساس، دانشگاه‌ها با بازنگری مأموریت‌های خود، باید زمینه‌های مشارکت

دانش‌پذیران در تعریف افق‌های بلند برای پیشرفت جامعه ایرانی را فراهم نمایند. بدیهی است توفیق دانشگاه در ارائه این نقشه راه، شناخت واقعیت‌ها و کمبودها در پی پذیرش مسئولیت‌سنگین اجتماعی دانشگاهیان در رفع تنگناهای جامعه را ایجاب می‌کند. در ضمن، شایسته آن‌که برنامه‌سازان به‌منظور افزایش ضریب کارآمدی دانشگاه در انجام این رسالت، راه‌کارهای تشویق و کمک به بخش‌های بیرون از دانشگاه (حاکمیتی یا خصوصی) در جهت راهنمایی دانشجویان تحصیلات تکمیلی در چگونگی مؤثر بودن در زندگی دانشگاهی (به‌عنوان یک شهروند) و زندگی اجتماعی را در کانون توجه قرار دهند؛ ۲. برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها، شاخص‌های عملکردی خود را به‌گونه‌ای توسعه دهند که هویت جمعی قوی‌تر از تعلقات شخصی برای انجام وظایف شهروندی (فرد دانشگاهی) در جامعه بزرگ‌تر، تقویت گردد. «پی‌یر بوردیو» معتقد است مهم‌ترین کاری که دانشگاه انجام می‌دهد شکل بخشیدن هویت تازه‌ای در فرد تحصیل کرده به نام «هویت آکادمیک» است. انسان آکادمیک از دیدگاه بوردیو، انسانی است که منش و ساختمان ذهنی مناسب «کنش آکادمیک» و مؤلفه‌های زیست دانشگاهی از جمله ایفای نقش فعال در توسعه اجتماعی و راهبری و هدایت‌گر فرآیند توسعه و نه فقط طرح به‌عنوان نیروی تأثیرگذار بر توسعه، در وی شکل گرفته باشد (Bourdieu & Passeron, 1996). دانشگاهی با این ویژگی‌ها، می‌تواند در روند تحول مفهوم فردی شهروندی به رویکردی اجتماعی مدد رسان و نقش‌آفرین باشد؛

۳. راهکار عمده دیگر برای پاسداشت و انتقال فرهنگ شهروندی به جامعه، تحول اساسی کارکرد دانشگاه در عرصه دانش است. در دانشگاه محافظ یا دانش‌بان، وظیفه استاد و دانشجو حفاظت و آموزش برنامه‌های از قبل تعیین شده است، اما در مقابل این اندیشه، دانشگاه دانش‌زا معتقد به شناسایی مساله و مواجهه با واقعیت‌های پیچیده اجتماعی است... در چنین دانشگاهی، نقش کنشگران هم‌متحول می‌شود (یمنی دوزی سرخابی، ۱۳۹۷: ۱۱۱-۱۱۰). کیفیت آموزش در استقبال یا مقاومت نسبت به تحقق این مهم، مؤثر می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که کیفیت پایین آموزش می‌تواند به این وجهه آسیب وارد کند و به سیاست‌های معکوس در این زمینه منتهی شود؛ بنابراین، تضمین کیفیت و وجود سیستمی برای ارتقای آن، حیاتی می‌باشد.

۴. مسئولیت اجتماعی دانشگاه به شرط حفظ آزادی و استقلال علمی بر اساس مرجعیت علمی می‌تواند مانع ظهور استبداد در تصمیم‌سازی و اجرا و در مقابل،

سبب تقویت فرهنگ مشارکت (به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های شهروندی) گردد؛ بنابراین، سیاست نهاده شده چنانچه بر منفعت عمومی تکیه نزند و از منافع گروهی و حزبی فاصله نگیرد، مسئولیت اجتماعی دانشگاه جایی برای بروز نخواهد داشت و در صورت ظهور چنین رویکردی، پیامدی پرهزینه خواهد داشت. انواع جنبش‌ها، حضور دانشگاهیان در دستگاه سیاست و سایر موارد بدون تولید ادبیات علمی، دانشگاه را از حرفه‌ای شدن، نحیف و در سیاست زدگی، فربه کرد و برچسب‌هایی را به دانشگاه و دانشگاهیان به همراه داشت که نتیجه نهائی آن، نقض استقلال و آزادی عمل دانشگاه گردید. البته نبود نهادهای سیاسی حرفه‌ای در جامعه ایرانی که ناگزیر و به‌طور ناقص، دانشگاه جای خالی آن را پر می‌کند، باعث شده دوگانه استاد - دانشجو در عرصه اجتماعی در ایجاد فضای سازگاران و مفاهمه اجتماعی، با نقص مواجه شود.

۵. از آسیب‌های متوجه کارکرد دانشگاه‌های ایران در تقویت حس مسئولیت اجتماعی به‌منظور ایجاد همگرایی ملی در مواجهه با مشکلات جامعه، نبود و ضعف تفکر انتقادی در این‌گونه مجامع علمی است. ضرورت تجهیز دانشجویان به تفکر انتقادی، به‌خصوص از این مسئله ناشی می‌شود که دنیای معاصر در احاطه تغییراتی سریع و پرشتاب است و این امکان وجود دارد که منجر به ایجاد احساس تحیر و سرگردانی در افراد شود، به‌نحوی که چه‌بسا به اتخاذ رویه‌های نامناسب یا منفعلانه در مواجهه با موقعیت‌های نوظهور، منجر گردد. زمانی که دانشجویان در معرض افکار و خلقیاتی متفاوت از خویش قرار می‌گیرند، ناگزیر برای بهره‌برداری و استفاده مطلوب از این تفاوت‌ها در جریان فعالیت‌های همکارانه باید توانایی سعه صدر خود را افزایش داده و به تکررها و تنوعات موجود در سایر دانشجویانی که با آن‌ها به همکاری می‌پردازند، احترام بگذارند (موسوی و درودی، ۱۳۹۱: ۱۰۹). به‌علاوه توانمندی‌هایی مانند مسئولیت‌پذیری، همکاری، بحث و مذاکره و تصمیم‌گیری که از مهارت‌های عمده شهروندی است، در جریان فعالیت‌های فوق‌برنامه نظیر انجمن‌های علمی، اسلامی و کانون‌های فرهنگی و هنری (موسیقی، هنرهای تجسمی، تئاتر، فیلم و عکس، شعر و ادب، گردشگری، قرآن و عترت و ...) و نیز شوراهای صنفی، امکان تمرین و عملیاتی شدن می‌یابند.

بحث و نتیجه‌گیری

در پارادایم‌های جدید، آنچه از دانشگاه‌های نسل چهارم فراتر از وظایف معمول در حوزه آموزش و پژوهش انتظار می‌رود، تفهیم مسئولیت‌های اجتماعی به دانش‌پذیران است.

انتظار تحقق این مهم از دانشگاه با عنایت به توانمندی در هدایت و راهنمایی دانشجویان در تصمیم‌گیری درباره زندگی شخصی آنان، آزادی و مسئولیت‌پذیری و انواع قوانین اخلاقی که می‌تواند راهنمای آینده آن‌ها باشد، کاملاً منطقی و موجه می‌نماید؛ به‌ویژه که دانشگاه قادر به توسعه فعالیت‌های انتقادی دانشجویان برای حل مسائل فرا روی زیست‌آتی ایشان است. پرورش شهروندی فعال که معمولاً دارای مهارت‌هایی چون تقویت شیوه‌های همکاری و کارگروهی تصمیم‌گیری به شیوه جمعی، توانایی بخشیدن به افراد برای استدلال و نقد منصفانه، تقویت مهارت‌های مؤثر ارتباطی، مدیریت مشترک فعالیت‌ها و امور محلی، تقویت گفت‌وگو و مهارت‌های مشارکتی و... می‌باشد؛ همگی پیش‌نیازهای تحقق فرهنگ شهروندی در سطح یک اجتماع است که از رهگذر کارکرد صحیح دانشگاه حاصل از تحول مفهوم فردی شهروندی به رویکردی اجتماعی، بدست می‌آید.

با توجه به اینکه قانون اساسی ج.ا.ایران در زمینه مشارکت فرهنگی و ارتقاء علمی با عنایت به اصل حاکمیت مردم بر تعیین سرنوشت اجتماعی خویش (اصل ۵۶) و راهکارهای مقرر در ایجاد و اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی (اصول ۱ و ۶) به‌منظور ایجاد همبستگی ملی جهت نیل به قسط و عدل و استقلال همه‌جانبه، موضوع زمینه‌سازی مشارکت فرهنگی و ارتقاء علمی و فکری، برای بالا بردن کیفیت نقش‌آفرینی، همچون امری اساسی مورد توجه قرار گرفته است، دانشگاه در تبیین اهمیت و اولویت بُعد اجتماعی بر جنبه فردی مفهوم شهروندی جایگاه بس رفیعی می‌یابد. چه آن‌که ماهیت پدیدارشناسانه دانشگاه‌ها زمینه‌سازی فضای خودآگاهی و آموزش فرهنگی سوژه و فاعل مدرن است که مخاطبین خود را از جزئی‌نگری بیرون آورده و به کلیت می‌رساند و توان پی‌ریزی پارادایم‌های مورد نیاز جامعه عقلانی را در آنان فراهم می‌سازد.

دانشگاه در ارتباط پیوسته با جامعه، امکان تفسیر سنت و فرهنگ و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر را فراهم آورده و در راه شناخت جهان و تبیین جایگاه انسان در پی‌ریزی فرهنگ شهروندی از رهگذر تربیت سوژه مدرن، نقش مهمی بر عهده می‌گیرد؛ چه آن‌که نفس «دانستن» به‌نوعی بایدهایی را هم بر انسان تحمیل می‌کند و لذا دانشجویی که واقعیت‌ها را در فراخوانی آموزش‌های مستقیم و غیرمستقیم دانشگاهی می‌آموزد، نمی‌تواند واقع‌گرا نباشد. چنانچه این نسل در شرف تحوّل، تنها به محدوده «دانستن» محصور شود و این آگاهی جنبه عمل و کاربردی پیدا نکند، قدرت، تفکر، خلاقیت، همدلی و امید به آینده از او سلب می‌شود و اندیشیدن به فراتر از خود و مرزهای محلی، محملی پیدا نمی‌کند. بیگانگی، جدایی و بیگانه‌دوستی به تدریج جای وفاق،

همگرایی و دیگر دوستی‌ها را می‌گیرد. چنان‌چه در دانشگاهی که مرکز اصلی تأثیر بر عینیت‌دهی، استقرار و توزیع فرهنگ است، ارزش‌های اقتصادی شکل‌دهنده‌گفتمان دانشجویی و ارزش‌های سیاسی، شکل‌دهنده‌گفتمان مدیریتی دانشگاه باشد، بی‌تردید ضرورت عمل‌گرایی در کنار آموزه‌های نظری به‌منظور تداوم وفاق، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد که در نتیجه، دیگر مسئولیت مدنی دانشگاه مبنی بر پرورش سوژه و شکل‌دادن به فرهنگ شهروندی_ به‌رغم ادعاهای کلامی اما در عمل - در اولویت‌گفتمانی نهاد دانشگاه نخواهد بود.

منابع و مأخذ

- اشرف نظری، علی و صمد باقری (۱۳۹۰). «آموزش عالی و همبستگی ملی در ایران (۱۳۸۴ - ۱۳۶۸)». فصلنامه مطالعات ملی. سال ۱۲. شماره ۱: ۲۸-۳.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: کیهان.
- پیران، پرویز (۱۳۸۴). «فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران». فصلنامه رفاه اجتماعی، سال ۵. شماره ۱۸: ۳۷-۹.
- توسلی، غلام عباس و سیدمحمود نجاتی حسینی (۱۳۸۲). «واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران». جامعه شناسی ایران، سال ۵. شماره ۲: ۶۲-۳۲.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۲). «وفاق اجتماعی». نامه علوم، اجتماعی. سال ۲. شماره ۳: ۶۱-۴۳.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵). جامعه شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظم اجتماعی. تهران: نشر نی.
- خسروی، علیرضا (۱۳۹۰). «نقش دانشگاه در همبستگی ملی از منظر امام خمینی (ره)». فصلنامه مطالعات ملی. سال ۱۲. شماره ۱: ۷۶-۵۳.
- خواجه‌پور، علیرضا (۱۳۸۶). «بنای فکری». روزنامه همشهری. ۵ اسفند.
- زنجانی‌زاده، هما (۱۳۸۱). «مشارکت سیاسی زنان و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن، چالش‌های نوین». فصلنامه علوم اجتماعی. سال ۱۱. شماره ۱۹: ۷۲-۵۶.
- شولتز، دوان پی؛ و شولتز، سیدنی ال (۱۳۸۷). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ویراست هشتم. تهران: ویرایش.
- شیانی، ملیحه (۱۳۸۱). «شهروندی و رفاه اجتماعی». فصلنامه رفاه اجتماعی. سال ۱. شماره ۴: ۲۴-۹.
- عاملی، سعیدرضا و نجمه محمدخانی (۱۳۸۷). «ارتباطات بین فرهنگی و گفت‌وگو، حقوقی، آموزشی و رسانه ایرانی». فصلنامه تحقیقات فرهنگی. سال ۱. شماره ۴: ۷۸-۴۱.
- عباسی، حسن (۱۳۸۶). «مقدمه‌ای بر مهندسی فرهنگی». نشریه آیین هنر. سال ۲. شماره ۱۹.
- فالکس، کیت (۱۳۸۱). شهروندی. ترجمه محمد تقی دلفروز. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۵). مسئولیت اجتماعی علم، مسأله آپاراتوس و مکان سوم. سخنرانی در نخستین مجمع اتحادیه انجمن‌های علمی علوم اجتماعی دانشگاه‌های سراسر کشور. دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی، تالار ابن‌خلدون، اردیبهشت.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۸). «تقویت اخلاق شهروندی (راهی برای گذار به مردم سالاری مشارکتی)». مجله مطالعات اجتماعی ایران (ویژه‌نامه شهر و شهروندی، انجمن جامعه‌شناسی ایران). سال ۳. شماره ۲: ۲۲-۷.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۷). بحران جامعه مدرن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کیویستو، پیتر (۱۳۷۸). اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.

- کار، هالت (۱۳۵۶). *جامعه نو*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: امیرکبیر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری. چاپ هفتم. تهران: نشر نی.
- لنسکس، هارد و جین لنسکی (۱۳۶۹). *سیر جوامع بشری*. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- محمدی اصل، عباس (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*. تهران: نشر علم.
- منوچهری، عباس و سید محمود نجاتی حسینی (۱۳۸۵). «درآمدی بر نظریه شهروند گفت‌وگویی در فلسفه سیاسی هابرماس». *نامه علوم اجتماعی*. ۱۵ (۱۹).
- موسوی، صدرالدین و مسعود درودی (۱۳۹۱). «تربیت شهروندی دانشجو در بستر تعامل خانواده و دانشگاه». *مهندسی فرهنگی*. سال ۷. شماره ۷۳ و ۷۴: ۱۱۸-۹۹.
- نجاتی حسینی، محمود (۱۳۸۰). *بررسی جایگاه مفهوم شهروندی در قانون شهرداری*. تهران: سازمان شهرداری‌های کشور.
- یمنی دوزی سرخابی، محمد (۱۳۹۷). *برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی (رویکردی کاهنده، موقعیتی پیچیده)*. تهران: انتشارات سمت.

Barbalet J M. (1998). *Citizenship*, University of Minnesota press.

Bowen, H.R. (2017). **Investment in Learning; The Individual and Social Value of American Higher Education**, San Francisco, California: Jossey-Bass.

Bourdieu, P. & Passeron, J.C. (1996). **Reproduction in education, society and culture**, Beverly hills, CA: sage.

Ezmerli, Sonja. (2010). Social Capital and Norms of Citizenship: an Ambiguous Relationship?, **American Behavioral Scientist**, No. 53, London: Sage.

Giddens, A. (1990). **The Consequences of Modernity**. Cambridge: Polity Press.

Hazelkorn, E. (2017). **Civic universities and engaged citizens: What is the role of higher education in the age of populism?** Centre for Global Higher Education, Higher Education Policy Research Unit.

Hyman, H.H and Wright, C.R. (1979); **Education, s Lasting influence on values**, Chicago: The University of Chicago Press

Lemning, O.T.; Munday, L.M.; Johnson, O.B., and Vender Well, A.R. (1974). **The many faces of college success and their nonintellectual correlates**, The published literature through the decade of the sixties. Monograph No.15. American College Testing Publications. Iowa City

Katzian, P. (2009). **Norms of Citizenship (Their Patterns, Determinants, and effects in a cross-national perspective)**, University of Darmstadt, Institute of Political Science

Puesy, Michael. (1987). **Juergen Habermas**, London and New York: Ellis Horwood Limited



and Tavistocle Publications

Randall, Vicky and Rabin Teobald. (1990). **Political Change and Underdevelopment**, Millan:

Hong Kong, Mac.

Rego Armenio(2003). Citizenship behaviors of University Teachers. **Higher Education and SAGE publication** .4(1).

Sheling, S.D(2010) .Cultural Institutions and Political Participation: The Role of Social Interaction in Explaining Political Participation.**Political Research Quarterly**, (December), 56(4)

Turner, B.S. (1990). Outline of a Theory of Citizenship.**Sociology**. 24(2)

Nash Kate, (2009), Between Citizenship and Human Rights, **Sociology**. 43(6)